

## تاریخ همکاری حزب توده و فدائیان اکثریت با جمهوری اسلامی

### پاسخ به یک نامه

#### نسرین پرواز

چندی پیش برنامه‌ای به مناسبت بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در لندن برگزار شد. در رابطه با آن مراسم که بی شباهت به "سوگواری" نبود، نوشته‌ای به نام "عاشورای شکست خوردگان"\* در نقد بحث منیره برادران که طی یک سخنرانی در آن برنامه، مدعی شد که نیروی‌های ضد رژیم در زندان می‌بایست با توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها رابطه دوستانه‌ای می‌داشتند، نوشتم. در این رابطه چندین نامه موافق و مخالف داشتم که در اینجا به نامه آقای "ص" از ایران که تقریباً چکیده‌ای از نظرات مخالفین است - می‌پردازم.

آقای "ص" در مخالفت با بحث من مبنی بر اینکه "اگر چه به طور اعم با اعدام و به طور اخص با اعدام توده‌ای‌ها مخالف هستم اما در شرایطی مثل کردستان که صف بندی مردم و رژیم از سایر نقاط مشخص‌تر بود، عناصر توده‌ای به علت قرار گرفتن در صف رژیم بعنوان مزدور اعدام شدند" - می‌نویسد:

**"مخالف نه به دلیل نیروهای درون جنبش، بلکه مخالفت با اعدام؛ به همان اندازه که مخالف اعدام جانین و دزدان و ... هستید. جالب است، نه؟"**

در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم که ایرادات نظر آقای "ص" که جان یک "فعال سیاسی"، بارزتر از جان یک سارق گرسنه و قربانی سرمایه است، چیست! این تنها مشکل آقای "ص" نیست و متأسفانه این نگاه غلط، عمیق‌تر از آن است که در این نوشته بتوان به آن پرداخت.

اینکه بعد از سی سال کشتارهای جمعی و خیابانی، هنوز "جنبش ضد اعدام" در ایران پا نگرفته - خود نشانگر این است که مخالفین اعدام عمدتاً مخالف اعدام "فعال سیاسی" - آن هم در مواردی هستند که فرد اعدام شده یا در انتظار اعدام - خویشاوند سیاسی آنها باشد!

به عبارت دیگر، شعاع مخالفت با اعدام تا حدی نیست که به اعدام همه انسانها اعم از سیاسی و غیر سیاسی اعتراض کنند. در افق دید این دسته، "انسان با انسان برابر نیست!" بعضی‌ها مهم‌ترند و نباید اعدام شوند ولی مهم نیست بخشی از انسانها اعدام شوند!

به بحث آقای "ص" بر می‌گردم که چون حزب توده و اکثریت را درون جنبش ندیده‌ام، از من دلخورند! ولی از ایشان می‌پرسم: حزب توده و اکثریت درون کدام جنبش بوده‌اند؟ و آیا جامعه ایران – جغرافیای حرکت یک جنبش واحد بوده است!؟

حدود صد سال است که مردم ایران در ظرف‌های طبقاتی متفاوت، پا به عرصه کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی گذاشته‌اند. سالهاست که جنبش‌های مختلف سیاسی در ایران وجود دارند. جنبش ناسیونالیستی پروغرب در انقلاب مشروطه محرک تحولات مدرنی شد. به دنبال آن می‌توان جنبش‌های کارگری، سوسیالیستی، ناسیونالیسم شرقی، فمینیستی، ملی و قومی و ... را دید. در درون این جنبش‌ها، سنت‌های سیاسی متفاوت، احزاب سیاسی متناسب با خود را شکل دادند. وجود قطب‌های جهانی، آمریکا، شوروی، چین و ... هم تاثیرات خود را بر شکل‌گیری احزاب و افق‌های سیاسی مختلف داشته‌اند.

اگر نخواهیم تاریخ را نادیده بگیریم، می‌بینیم که ناسیونالیسم و مذهب دو ستون مهم سیاسی و ایدئولوژیک اکثر جریان‌های ایرانی طی ادوار مختلف بوده و هستند. اینکه بخشی از چپ امروز هم از تحركات قومی و فاشیستی حمایت می‌کند، ریشه در همین تاریخ دارد.

مردم ایران علی‌العموم یک جنبش علیه رژیم نبوده و هنوز هم نیستند. جنبش‌های مختلف و خطوط سیاسی متفاوتی آمده‌اند و رفته‌اند و باز هم خواهند آمد. با این توضیحات باید روشن باشد که سنت توده – اکثریت بخشی از جنبش ملی شرق‌گرا را نمایندگی می‌کردند که از 1357 قدرت گرفت. اینها از زمانی که پشت خمینی رفتند، تا زمانی که توسط رژیم تصفیه شدند – اشتباهی مرتکب نشدند چرا که داشتند از جنبش خودشان دفاع می‌کردند.

در اینجا ترجیح می‌دهم با اسناد خود این احزاب، نشان دهم که این دو جریان متعلق به جنبشی بودند که رژیم به قدرت رسیده در سال 1357، بخشی از آن بود. به همین دلیل این دو جریان خود را موظف دیدند که به آن بخش به قدرت رسیده از جنبش خود، یعنی رژیم کمک کنند!

در سایت اکثریت در سندی به نام "نگاهی به تاریخچه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)"\*\* که در تاریخ سپتامبر 2007 نوشته شده است، می‌خوانیم:

"به دنبال پیروزی انقلاب، ... بحث‌های درون سازمانی میان فدائیان در مورد انقلاب و ماهیت حکومت برآمده از آن به جریان افتاد که به بروز شکاف‌های متعدد در صفوف آن منجر گردید. در صدر این مسائل، نحوه مبارزه و چگونگی برخورد با حاکمیت، مهم‌ترین موضوع مورد بحث بود. اکثریت بزرگی از اعضای سازمان دیگر اعتقادی به مبارزه مسلحانه نداشتند و در شرایط سیاسی جدید که جمهوری اسلامی را بعنوان دولت ضدامپریالیستی می‌دانستند، خط مشی همراهی با توده‌های مردم – توده‌هایی که پیرو رهبری مذهبی بودند – را برگزیدند. این اختلافات به انشعاب اقلیت از اکثریت آن منتهی گردید. ... در روز اول ماه مه 1360 اجتماع عظیم یکصد هزار نفری فدائیان در میدان آزادی تهران برگزار گردید. در این روز رهبری سازمان خط مشی‌های جدید سازمان را اعلام کرد. ... از این پس سازمان سیاست اتحاد – انتقاد را نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ کرد. ..."

"با این که در سالهای 1360 – 1362 سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از سیاست‌های حکومت در زمینه‌های مختلف از قبیل اختلافات با عراق، مواضع ضدآمریکایی و جنبه‌های خاصی از اصلاحات اقتصادی آن، عمدتاً پشتیبانی می‌کرد ولی قانوناً اجازه فعالیت نداشت. در همان سال‌ها نیز احکام اعدام برای فدائیان صادر می‌شد و صدها مبارزه فدائی در زندان به سر می‌بردند. ... تعقیب و سرکوب همه جانبه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در بهار 1362 زمانی آغاز شد که حکومت اسلامی ساختارهای سیستم جمع‌آوری اطلاعات و شبکه‌های پلیسی خود را کامل نمود. ... (همان ماخذ)

"... کنگره نخست، آن بخش از عملکردهای رهبری سازمان را که منجر به حمایت وسیع از جمهوری اسلامی شد و آن سیاست‌هایی که خصلت و روحیه چپ مستقل در سازمان را مخدوش نموده بود، مردود دانست و آنها را آسیب‌زننده جدی به سیمای فدائیان خلق ایران و نیز کل جنبش دموکراتیک و ترقیخواه ایران ارزیابی کرد. ... (همان ماخذ)

همانطور که در نوشته‌های فوق می‌بینید سازمان اکثریت سیاست "اتحاد - انتقاد" را در پیش گرفت - آنها در اردیبهشت سال 60 که عکس‌های کشتار جمعی مردم در کردستان و شهرهای دیگر در مقابل دیدگان هر آدمی که ذره‌ای منافع مردمی داشت، تائرآور و تکانه‌دهنده بود. سال 60 - از تصویب نصف و نیمه بودن زن و قتل عام مردم قارنا و قلاتان و ... آنقدر گذشته بود، که خبر آن به همه رسیده باشد! اردیبهشت 60 هزاران نفر در زندانهای ایران بخاطر مبارزه برای آزادی و برابری زندانی بودند! در همین سال نحس بود که رهبری یک سازمان به این نتیجه می‌رسد که با رژیم سرکوب اتحاد کند!

بد نیست در اینجا کمی هم به رابطه حزب توده با جمهوری اسلامی بپردازم. این حزب از آنجا که خود را در جنبش همان طیف به قدرت رسیده می‌دید - در همکاری با رژیم کوتاهی نکرد. در کتاب "عبور از بحران"، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال 60) می‌خوانیم:

"چهارشنبه 23 اردیبهشت ..... آقایان کیانوری و عموی از رهبران حزب توده آمدند و اطلاعاتی آوردند. معمولاً با دادن اطلاعات با مسئولان رابطه برقرار می‌کنند و از اینکه به آنها اعتماد نمی‌کنیم، اجازه سفر به خارج به آنها نمی‌دهیم و دفترشان را آزاد نمی‌کنیم، گله و شکایت داشتند. معتقد بودند فعلاً زمان برای پذیرفتن صلح و خاتمه دادن به جنگ مناسب است. من گفتم آمریکا هم که موافق صلح است. توجیه می‌کردند که آمریکا برای نجات صدام موافق است. ولی آنها مخالفند که جمهوری اسلامی در اثر جنگ، زیاد ضعیف شود. از احتمال ایجاد فتنه آمریکائی‌ها در سیستان صحبت می‌کردند." ص 108.

"شنبه 27 تیر ..... آقایان کیانوری و عموی از رهبران حزب توده آمدند و خواسته‌هایی داشتند و توصیه‌هایی." ص 206 . (خوانندگان توجه کنند که روابط بین حزب توده و رژیم در تاریخ تیر سال 60، مصادف با اوج اعدام‌های دسته‌جمعی در اوین است!)

"دوشنبه 12 مرداد ..... کیانوری و عموی از حزب توده آمدند. گزارشی از فعالیت ضدانقلابی یک گروه کمونیستی به نام اتحادیه کمونیستها و دادن اسلحه به انشعابیون

کردستان، از دمکراتها برای جنگ با آنها و حرکت ضدانقلاب در مرزهای ترکیه با ایران دادند." ص 226 .

"دوشنبه 16 شهریور ..... موج تروریسم رو به زوال است و تسلط دولت بیشتر می‌شود. کیانوری و عموی از دبیران حزب توده، به عنوان یک ملاقات فوری و ضروری آمدند و کارشان شکایت علیه آقای بهزاد نبوی بود. حزب توده، تصمیم گرفته ایشان را بد نام کند و یک گزارش جعلی (به ظن قوی) آورده بودند. سیاست تفرقه‌اندازی دارند، باید فکری کرد و ضمناً تقاضای اجازه فعالیت بیشتر داشتند." ص 274 .

"سه شنبه 26 آبان .... عصر، رهبران حزب توده آمدند و گزارشهایی کم ارزش آوردند و امتیاز می‌خواستند." ص 371 .

همانطور که می‌بینید در دورانی که رژیم تمام هم و غمش این بود که مردمی را که انقلاب کرده و هنوز در خیابانها بودند، به خانه‌ها باز گرداند و از هر وسیله‌ای برای سرکوب انقلاب استفاده کند – حزب توده و اکثریت با رژیم همکاری می‌کردند!

گفتن اینکه مردم و خیلی از جریانات سیاسی یک طرف بودند و رژیم و جریاناتی مثل حزب توده و اکثریت هم طرف دیگر، یک ادعا نیست. نوشته‌های یاد شده به اندازه کافی روشنگر هستند. به واقع در آن دوران نمی‌شد هم در جنبش ضد رژیم قرار داشت و هم متحد رژیم! گزینه‌ها و مواضع این دو حزب در بزنگاه 60 و موقعیت سیاسی‌شان را در نوشته‌های فوق می‌بینید!

آقای "ص"، در مقابل بحث من مبنی بر اینکه "توده‌ای و اکثریتی هم مثل رژیم، ما را عامل امپریالیسم می‌نامیدند، چرا که از همان ابتدا علیه سرکوب‌های رژیم ایستاده بودیم." می‌پرسند:

"این "ابتدا" کی بود؟ شما با چه تحلیلی فهمیدید که رژیم سرکوبگر است؟ چون شما از همان ابتدا علیه سرکوب رژیم ایستاده بودید، آنها شما را عامل امپریالیسم می‌نامیدند، یا دلایل دیگری دارد؟ ما هم یادمان نرفته که عده‌ای مبارزه با شوروی و توده‌ای و اکثریتی را در جبهه مقدم می‌دانستند."

آقای "ص"، دیدن سرکوب و تشخیص آن احتیاج به تحلیل ندارد. رژیم از همان ابتدای سر کار آمدن شروع به سرکوب کرد. ابتدا به حقوق زنان حمله کرد - زنان قاضی را از کار برکنار کرد. قوانین ضدزن در رابطه با خانواده را سریعاً جایگزین قوانینی کرد که در چارچوب آنها تا حدودی آزادی زن ملحوظ و به طور مثال زن، امکان طلاق از شوهری که او را شکنجه می‌کرد، داشت! شاید از نظر شما این حرکات رژیم و اعلام اجباری حجاب، سرکوب نبوده و نیست؛ همانطور که آن زمان برای بعضی‌ها نبود!

درست چند ماه بعد از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی، نیروهای رژیم به کردستان حمله کرده و یکی از اسناد کشتار دسته‌جمعی مردم در آنجا توسط آقای رزمی عکاس روزنامه اطلاعات، در آگوست 1358 در ایران و خیلی از روزنامه‌های خارج از کشور ثبت گردید.

همانطور که در بالا گفتم، دیدن سرکوب نیاز به تحلیل ندارد. ولی متأسفانه وقتی فرد و یا تشکیلاتی اجباراً از تحلیل انتزاعی به سراغ واقعیت می‌رود، دیده‌هایش را دست‌چین می‌کند و یا دچار کوری عامدانه شده و نمی‌تواند سرکوب را ببیند و یا آنرا می‌بیند ولی بنابر "منافعش" نادیده می‌نگارد و آنرا توجیه می‌کند!

این احزاب توده و اکثریت هستند که باید روشن کنند چه چیز باعث شد سرکوب آن سال‌ها را نبینند و یا با آن همراهی کنند!؟

آقای "ص" نوشته‌اند:

"آیا مجاهد، مجاهد را لو نداده است؟ پیکاری، پیکاری را لو نداده است؟ اکثریتی، اکثریتی را لو نداده است؟ مادر، فرزندش را لو نداده است؟ خواهر، برادر را و برعکس؛ خواهرزاده، دایی را و برعکس؛ برادرزاده، عمو را و برعکس؛ آیا این لو دادن‌ها محض جریان خاصی بود؟"

در اینجا باید منظور آقای "ص" اشاره به اتفاقاتی باشد که در زندانهای رژیم رخ داد! متأسفم که آقای "ص" یک رفتار سیاسی داوطلبانه در جامعه را با اقرار زیر شکنجه که شرایط نرمالی نیست، مقایسه می‌کنند و انتظار دارند به هر دو یک برخورد شود!

آقای "ص" عزیز، کسی رهبری اکثریت را شکنجه نکرد که با رژیم اتحاد کند! ولی اگر پیکاری و ... زیر شکنجه آدرس و یا قرار کسی را لو داد، به هیچ وجه نمی‌توان این دو را با هم مقایسه کرد. فرد دستگیر شده را که زیر شکنجه از او کاراکتر دیگری ساختند - نمی‌توان پیکاری و یا... نامید.

جریان‌ات توده - اکثریت خط سیاسی‌شان ایجاب کرد که بنشینند برنامه بریزند- همکاری‌شان را با رژیم سازماندهی کنند و بخشی از اطلاعاتی را که رژیم برای سرکوب مخالفان خود نیاز داشت در اختیار او بگذارند! اما زندانی سیاسی رژیم سعی می‌کرد اطلاعاتش را ندهد تا حدی که بعضی‌ها از بیم آنکه نتوانند زیر شکنجه اطلاعاتشان را حفظ کنند دست به خودکشی زدند. تعدادی زیر شکنجه جان باختند، ولی اطلاعات ندادند. متأسفانه توان انسانها برابر نیست - و تعدادی هم نتوانستند شکنجه را تحمل کنند و اطلاعاتشان را دادند.

این دو نوع اقدام هیچ شباهتی با هم ندارند چرا که یکی آگاهانه وبا برنامه‌ریزی همراه است و دیگری زیر شکنجه و در پروسه شکسته‌شدن!

اگر این دو حزب در شرایط آزاد سیاسی با رژیم همکاری می‌کردند اما زندانی را بوسیله شکنجه به پشت تلویزیون می‌آورند که از رژیم تعریف کند. برای اینکه تفاوت این دو برخورد- یعنی همکاری تحت شکنجه را با همکاری در شرایط بدون شکنجه را درک کنید، یک مثال واقعی از یک زندانی توده‌ای از کتاب اخیرم برایتان می‌آورم:

"راستی، استالین زنده‌ست یا نه؟ اونو هم کشتن؟"

"از بند اونها خبر نداریم."

"استالین کیه؟"

"همون توده‌ای که سال 62 در جواب لاجوردی که به او گفته بود: "دیدي کیانوری هم مصاحبه کرد؟" اینطوری جواب داده بود: "شلاق رو بده دست من تا ببینی چطوری پای

مصاحبه می‌نشونت!" وسوسه این بود، ص 121

اعتراف زیر شکنجه را نمی‌توان به هیچ عنوان با "همکاری داوطلبانه" یعنی همکاری بدون فشار و بنابر مصالح و منافع سیاسی، یکی دانست! البته لازم به یادآوری است که بحث فوق در مورد مجاهدین صادق نیست. مجاهدین بنابر ایدئولوژی مذهبی و همجنش بودن با رژیم، این اجازه را به خود دادند که با توجیه همکاری با رژیم، نیروهای خود را از زیر ضرب در آورند!

مقوله "تواب تاکتیکی" و اینکه مجاهدین زیر این ماسک توانستند به پرونده‌های بازجویی دسترسی داشته و یا برای شناسایی نیروهای سیاسی به بیرون از زندان بروند، از این امر مستثنی است و نیاز به بحث جداگانه دارد...

آقای "ص"، نوشته‌اند:

"کدام گروه اول از همه به این اختلافات دامن زد. چه کسانی بودند نه رژیم، نه شاه، نه .... برایشان عمده نبود. آن‌ها می‌خواستند اول از همه، تکلیف‌شان را با شوروی و توده‌ای روشن کنند."

آقای "ص"، حتما تنگ‌نظری‌هایی در کار بوده، حتما نقش فرقه‌گرایی را نمی‌توان نادیده گرفت - ولی هیچ رفتار اشتباهی از طرف مخالفان نمی‌تواند توجیه‌گر همکاری با رژیم سرکوب باشد! مسئله تنها این نیست که آن زمان این دو جریان با رژیم همکاری کردند و تمام شد! همکاری آنها، از آنجا که بر متن منافع معینی بود، همچنان ادامه پیدا کرد! برگردید ببینید چه کسانی از خامنه‌ای دفاع کردند! ببینید چه جریاناتی از خاتمی حمایت کردند؟ آری حمایت آنها تنها و تنها برای بقای بیشتر رژیم سرکوب بوده و هست! تقصیری هم ندارند، از یک جنبش و در یک جنبش‌اند!

اکتبر 2008

\*\* [http://www.fadai.org/document/doc\\_fon/tarixce-07.pdf](http://www.fadai.org/document/doc_fon/tarixce-07.pdf)